

* عهد و میثاق در امر بهائی

علی نخبوانی

ترجمه: منوچهر درخشانی

حضرت ولی عزیز امرالله به نکته‌ای بسیار دقیق در تحوّل تاریخ بهائی اشاره فرموده‌اند و در بیش از یک مورد در آثارشان تشریح فرموده‌اند که طرح کلی پیشرفت امرالله شامل بحران‌ها و پیروزیهای پی در پی است، و این فتوحات، بحران‌هایی بزرگتر به بار خواهد آورد که به نوبه خود مقدمه انتصاراتی به مراتب عظیم‌تر خواهد بود. هیکل مبارک این روند پیشرفت امرالله را بخشی از جریان انسجام و شکل‌گیری جامعه بهائی خوانده‌اند. بحران‌های مزبور همیشه متضمّن حمله به امرالله از خارج یا داخل است. در واقع گهگاه عوامل خارج و داخل در مخالفت با امر دست به دست یک دیگر می‌دهند. هیکل مبارک همچنین نظر ما را به جریان از هم پاشیدگی در امور جامعه انسانی جلب فرموده‌اند، که هم‌زمان با جریان انسجام در داخل جامعه بهائی، رخ می‌دهد. در صورتی که این جریان دوم متأسفانه جامعه بشری را به اعماق فساد و بدبختی سوق خواهد داد، فرایند انسجام و اتحاد موجب پیروزی و تفوق امر حضرت بهاءالله در سراسر جهان خواهد شد.

مسیحیت و اسلام دو دیانت عمده‌اند که پیروانشان، بر اساس اشاراتی که در نصوص آن ادیان وجود دارد، همواره آرزومند فتح روحانی تمام ساکنان کره زمین بوده‌اند؛ ولیکن از آغاز تأسیس ادیانشان در این راه با شکست روبرو شده‌اند. ما بهائیان چه ضمانتی داریم که امر بهائی به همان سرنوشت دچار نخواهد شد؟ حضرت ولی امرالله، در توقیعات موسوم به **نظم جهانی بهائی**، به این مسأله پرداخته‌اند. آنچه ضامن تحقق وعده‌های حضرت بهاءالله است عهد و میثاق است. این عهد و میثاق در احکام مربوط به وصایت و جانشینی در کتاب **مستطاب اقدس** تصریح شده و در کتاب **عهدی**، یعنی وصیت‌نامه حضرت بهاءالله، تأیید گردیده است.

این گونه وصایت در تمام ادیان گذشته وجود داشته ولی در کتب مقدسه آن ادیان به صراحت منصوص نگشته. ولیکن در امر بهائی این وصایت که در آثار و نصوص به صراحت ذکر شده مانع از بروز انشعاب و ایجاد فرقه‌ها شده است. حضرت عبدالبهاء با این بیان ما را مطمئن می‌سازند که: "از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده"؛ و نیز می‌فرمایند: "بدیهی است که محور وحدت عالم انسانی قوه میثاق است و بس"؛ و ایضاً می‌فرمایند "قوه میثاق مانند حرارت آفتاب است که جمیع کائنات ارضیه را تربیت نماید و نشو و نما بخشد. بهم چنین نور میثاق عالم نفوس و عقول و قلوب و ارواح را تربیت نماید." (قرن بدیع، ص ۴۷۲)

حضرت ولی امرالله در آثار خود، پس از اشاره به "جلوه و لمعان حیرت‌انگیز" کوکب پیمان و "روح نباضش" (قرن بدیع، صص ۶۰۱-۶۰۲) دو وظیفه اصلی عهد و میثاق را تشریح می‌فرمایند:

۱. تا "قوای فائمه محیطه که از مشیت نافذه سبحانیه سرچشمه گرفته . . . در مجاری حقیقیه خویش سریان یابد و هم‌آهنگی و تداوم آن محفوظ ماند" (قرن بدیع، ص ۴۷۰)

۲. "حفظ وحدت و جامعیت امر الهی" (قرن بدیع، صص ۶۰۱-۶۰۲)

در ارتباط با عهد و میثاق دو سوء تفاهم وجود دارد که از جانب محققینی غیربهائی عنوان می‌شود تا وفاداری یاران را به میثاق‌الله تضعیف نمایند. این

سوء تفاهم‌ها را باید روشن کرد و اینجا درباره هر یک، به اختصار و با مراجعه به نصوص، توضیحاتی داده می‌شود.

الف- سوء تفاهم اول آنست که اگر به جلوه الوهیت در جمال مبارک اعتقاد داشته باشیم، عهد و میثاق امری ثانوی محسوب می‌گردد و می‌توان آن را به عنوان بخشی از امر بهائی که ضروری نیست به کنار گذاشت.

ب- دوم اینکه دوره عهد و میثاق زمان قیادت حضرت عبدالبهاء بود و بنا بر این، پس از صعود مرکز میثاق، این فصل از تاریخ امر خاتمه یافته است.

سوء تفاهم اول

در کتاب قرن بدیع (ص ۳۳۲) حضرت ولی عزیز امرالله تشریح فرموده‌اند که مقصود از "میراث مرغوب لا عدل له" که در جمله اول کتاب عهدی بدان اشاره شده عهد و میثاق در امر بهائی است. متن کامل جمله مورد اشاره اینست: "اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالیست ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم." (مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۹۹) حضرت ولی امرالله به ما اطمینان می‌دهند که آن میراث عهد و میثاق است و بنا بر این، به یک اعتبار، ما همگی وارثان جمال مبارکیم. با کمی تأمل واضح می‌شود که اگر منشأ میراث را الهی بدانیم به ناچار باید آن میراث را بپذیریم، و کاری جز این غیر قابل تصور است. اگر میراث را نپذیریم آیا معنی این عمل انکار علاقه و دل‌بستگی به صاحب آن میراث نیست؟

لوح ابن ذئب آخرین اثر مهمی است که از قلم حضرت بهاءالله نازل شده است. در آن لوح جمال مبارک می‌فرمایند که در "صحیفه حمراء" کلمه‌ای مرقوم فرموده‌اند که "آن کلمه قوت مکنونه در عباد را بتمامها ظاهر فرماید بلکه مثل آن بر آن بیفزاید." (لوح ابن ذئب، ص ۲۴) در توقیعی به قلم منشی حضرت ولی امرالله، هیکل مبارک اشاره فرموده‌اند که مقصود جمال مبارک از "کلمه‌ای" که در صحیفه حمراء ثبت شده قدرت عهد و میثاق است. صحیفه حمراء اشاره است به کتاب عهدی و منظور از عبارت فوق همان نیرویی است که در عهد و میثاق وجود

دارد و از آن منبعث می‌گردد. بیان مبارک در کتاب عهدی چنین است: "یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور، به او و جهت اتحاد ناظر باشید، نه به اختلافات ظاهره از او." (مجموعه الواح مبارکه، ص ۴۰۱) در این دو جمله مختصر جمال مبارک می‌فرمایند که قدرت عهد و میثاق پنهان است. به نظر من منظور اینست که باید در باره اهمیت این موضوع تفکر و تعمق کرد تا بتوان به اهمیت آن پی برد. جمال قدم همچنین ما را هدایت می‌فرمایند که عهد و میثاق مانند شمشیری دو لبه است که هم می‌تواند موجد "اتحاد" شود و هم "اختلاف" به بار آورد. وظیفه ما اینست که فکر و قلب خود را متوجه نیروی متحد کننده آن نماییم. عهد و میثاق میراثی است که از جانب جمال مبارک به ما عنایت شده و هم‌چنان که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند، **محور وحدت عالم انسانی** است. به این ترتیب چگونه می‌توانیم در آن به صورت امری بنگریم که در درجه دوم از اهمیت است؟

سوء تفاهم دوم

سوء تفاهم دوم اینست که تصور کنیم که زمان عهد و میثاق گذشته است. باید به خاطر داشته باشیم که حضرت مولی‌الوری در ارتباط با دوره قیادت خود مرقوم فرموده‌اند که آن دوره تنها "صبح میثاق" بود. بنا بر این اگر آن دوره تنها صبح و زمان طلوع شمس میثاق بود پس ما هنوز یک روز کامل عهد و میثاق در پیش داریم، یعنی تا انتهای دور بهائی. دو لوح که در جلد پنجم منتحباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (صص ۱۶۵ و ۲۱۳) درج شده حاوی این بیان مرکز میثاق است. به این ترتیب واضح است که عهد و میثاق تنها منحصر به ۲۹ سال دوره قیادت حضرت موی‌الوری نبود، بلکه جمال قدم آن را "به صرف فضل و مکرمت به اهل عالم عنایت فرمودند." (قرن بدیع، ج ۳، ص ۸) با توجه به این مفهوم است که "حقیقت بیان مالک امکان که می‌فرماید **هذا یومٌ لن یعقبه اللیل** به کمال وضوح معلوم و مبرهن گردید." (قرن بدیع، فصل ۱۵، ص ۳۰)

ناقض کیست؟

اکنون باید موضوع نقض را به اختصار بررسی کنیم و ببینیم نصوص در این باره چه می‌گویند، تا بدانیم دلائل و موجباتی که بعضی را به سوی نقض عهد سوق

می دهد کدام است و به چه جهت باید از معاشرت با این نفوس اجتناب کنیم. حکم وصایت یکی از مهمترین احکام کتاب مستطاب اقدس است. قلم اعلیٰ در خصوص اوقاف می فرماید که مرجع اعلیٰ در امرالله "مطلع وحی" است و پس از او امر راجع است به "اغصان" سدره الهی که به عنوان مرکز امر منصوب شده اند، و سپس مرکزیت میثاق الهی راجع می شود به بیت العدل اعظم (کتاب مستطاب اقدس، بند ۴۲).

در اولین آیات همان کتاب مستطاب تصریح می فرمایند که "عرفان مشرق وحی" الهی و "اتباع ما امر به" دو وظیفه لا ینفک فرد مؤمن است و یکی بدون دیگری پذیرفته نیست (بند ۱). بنا بر این هرکس که بندی را در سلسله وصایت نادیده بگیرد ناقض عهد شمرده می شود. تشخیص اینکه کدام فرد ناقض شمرده می شود همیشه از اختیارات مرکز امر الهی و مؤسسه ای است که در رأس امرالله قرار دارد. عهد و میثاق، همان طور که اشاره شد، سبب ایجاد وحدت است و در عین حال ممکن است که اختلافاتی هم به وجود آورد. قلم اعلیٰ توصیه فرموده که به اختلافها توجه نکنیم و نظر را در نیروی متحد کننده عهد و میثاق متمرکز کنیم. باید اطمینان داشت که هیکل امرالله، چنان که وعده داده شده، یک پارچه خواهد ماند تا مطابق اراده ربّ متعال وحدت عالم را تحقق بخشد. ایادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی می فرمودند که در ادوار گذشته، زمانی که یکی از شاخه های شکسته امر الهی را می کاشتند می گرفت و رشد می کرد، ولی در این دور، این شاخه های شکسته، حتی اگر آنها را غرس کنند و پرورش دهند، سرنوشتشان اینست که رشد نداشته باشند، بلکه خشک شوند و شجر امرالله تنها و بی نظیر و مثل و تسخیرناپذیر باقی بماند. باید مطمئن باشیم که نقض عهد هرگز موجب ایجاد تفرقه و انشعاب در امر نخواهد شد.

چرا از ناقضین دوری می جوئیم؟

در خصوص لزوم اجتناب از معاشرت با ناقضین حضرت عبدالبهاء مثال امراض مسری مانند جزام و سل را به کار می برند - به سادگی، یک واقعیت علمی. حضرت ولی امرالله در این باره توضیح بیشتری ارائه فرموده اند و این گونه بحرانها را برکاتی در لباس مشکلات دانسته اند: "...چون به نظر دقیق ملاحظه

نماييم معلوم مى شود كه اين صرصر حوادث و شدايد با آنكه به صورت ظاهر علت تشويش و اضطراب دوستان و موجب تشييت و تفريق شمل ياران و مورث حدوث بلايى فراوان گرديد ... بالعكس هبوب عواصف شديد سبب نزول بركات الهيه گرديد و حدوث مصائب و فتن علت شمول تايدات لاربييه شد ... و اركان و دعائم جامعه تشييد پذيرفت." (قرن بديع، فصل ۵) حضرت مولى الورى ناقضين را "مفسدين" مى خوانند كه "در فكر رياستند." (منتخباتى از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، بند ۱۶۸، ص ۲۰۹) و در الواح وصايا آنها را "علت تفريق" مى دانند. علل ديگرى كه ذكر مى فرمايند جاه طلبى و حسد و بغض است (منتخباتى از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، بند ۱۴۱، ص ۱۵۹). ما را هدايت مى فرمايند كه اين قبيل افراد "بظاهر اغنامند و در باطن گرگ درنده، به زبان شيرين و به دل سم قاتل." (منتخباتى از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، بند ۲۳۳، ص ۳۰۵) در الواح وصايا (ص ۱۲) هشدار مى دهند "البته هر مغرور اراده فساد و تفريق نمايد صراحتاً نمى گويد كه «غرض دارم»." حضرت ولى امرالله در توضيح اين مطلب انگيزه هاى ديگرى را براى نقض بيان مى فرمايند. اين افراد را "خودخواه" و "ماجراجو" توصيف مى فرمايند كه تحت تأثير هوس ها و تمايلاتى مانند "خودبيني بى حد و حصر"، "پيمان شكنى درخور تحقير"، "خيال هاى واهى"، "كينه توزى"، و "نادانى باور نكردنى" قرار گرفته اند. در جاى ديگر مى فرمايند: "اگر كسى غده اى سرطانى را كه در بدنش پيدا شده بريده و بدور اندازد تا سلامت و حيات خود را حفظ كند، هرگز به او نمى گويند كه به خاطر وحدت و يگانگى بايد آن غده را به بدنش برگرداند." (ترجمه از *Lights of Guidance*، ص ۱۸۴) اين بدان معنى نيست كه ناقضين هرگز نمى توانند به جامعه بهائى برگردند. در واقع به ما امر شده كه براى اين گونه افراد دعا كنيم، زيرا هميشه احتمال برگشتن آنان به دامان امر وجود دارد. بايد آنها را به حال خود رها كنيم. اگر پشيمان شوند و مركز امر تشخيص دهد كه پشيمانى آنان از صميم قلب است، با كمال سرور به آنها اجازه برگشتن به جامعه بهائى داده مى شود.

الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و صعود حضرت شوقی ربانی

به نظر می‌رسد که در کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۲) رهبری یکی از اغصان هم‌زمان با بیت‌العدل اعظم پیش‌بینی نشده است، و این با قسمت اول الواح وصایای حضرت عبدالبهاء تناقض دارد. ولی حضرت ولی امرالله فرموده‌اند که الواح وصایا "مکمل" کتاب مستطاب اقدس است و بنا بر این نمی‌تواند با آن تناقض داشته باشد. مطالعه الواح وصایا نشان می‌دهد که مرکب از سه بخش است. در بخش اول حضرت شوقی افندی به عنوان عضو بیت‌العدل و "رئیس" آن تعیین شده‌اند؛ در صورتی که در بخش دوم بیت‌العدل اعظم تحت هدایت الهی معرفی می‌شود، بدون حضور و مشارکت ولی امرالله، و بخش سوم نسبتاً مختصر است و این موضوع در آن مطرح نیست.

حال سؤال اینست: چگونه ممکن است که الواح وصایا "مکمل" و در واقع "مؤید" کتاب مستطاب اقدس باشد ولی در پاره‌ای قسمت‌ها با آن سفر جلیل تضاد داشته باشد؟ این مطلبی است پیچیده و پوشیده. چه بسا که به همین علت حضرت ولی امرالله در توقیعات متعدّد به یاران غرب و شرق تذکر می‌دادند که الواح وصایا شامل رموز و اسراری است که در آن زمان فهم آنها ممکن نبود. در همان الواح وصایا حضرت مولی‌الوری فرموده‌اند که نکات پیچیده‌ای و مبهمی در امر پیش خواهد آمد و وظیفه بیت‌العدل اعظم خواهد بود که آنها را روشن و مفهوم کند. در تأیید همین بند از الواح وصایا، حضرت ولی امرالله، در سال ۱۹۲۴ در توقیعی که در مجموعه *Bahá'í Administration* (تشکیلات بهائی) به طبع رسیده، می‌فرمایند که باید اطمینان داشته باشیم که با گذشت زمان و با هدایت بیت‌العدل اعظم الهی به درکی کامل‌تر و روشن‌تر از مفاد آن سفر کریم دست خواهیم یافت. وقایعی که از سال ۱۹۵۷ به بعد رخ داد وضعی را به وجود آورد که کاملاً با متن کتاب مستطاب اقدس مطابقت داشت. از آنجا که حضرت ولی امرالله جانشینی برای خود به عنوان ولی امر و مبین نصوص تعیین نفرموده بودند بالطبع غصن منصوص و بیت‌العدل اعظم در یک زمان وجود نداشت.

بیت‌العدل اعظم، پس از انتخاب در سال ۱۹۶۳، به تدریج پرده از روی پاره‌ای از این ابهامات برداشتند. در سه دستخط که در مجموعه دستخطها (*Messages from the Universal House of Justice, 1963-1986; Letters 5, 23, and 35*)

منتشر شده و در دسترس است، معهد اعلیٰ این نکته مبهم در *الواح وصایا* را تشریح فرمودند. این سه دستخط به وضوح مشخص می‌نمایند که آنچه در کتاب اقدس آمده مافوق همه است و بدون شک همواره واجب‌الرعايه و تغییرناپذیر خواهد ماند، یعنی بیت‌العدل اعظم مستقل و تحت هدایت الهی منبعث از دو مظهر ظهور این دور است، و هیکل مبارک حضرت ولی امرالله خود پیش‌بینی فرموده بودند که بیت‌العدل اعظم در سال ۱۹۶۳ تشکیل خواهد شد. سه سؤال فرعی هم مطرح می‌شود که باید مورد بررسی قرار گیرد:

۱. چرا حضرت ولی امرالله به ولی امرهای آینده اشاره فرموده‌اند؟
۲. آیا از قرب زمان صعود خود آگاه بودند و می‌دانستند که در زمان تشکیل بیت‌العدل اعظم حیات نخواهند داشت؟
۳. چرا وصیتنامه تنظیم نفرمودند؟

ولی‌امرهای آینده

در خصوص سؤال اول و اشاره حضرت شوقی افندی به ولی‌امرهای آینده باید به خاطر داشت که حضرت عبدالبهاء این امکان را در بخش اول *الواح وصایا* ذکر فرموده بودند. در ایام حیات حضرت ولی امرالله چند نفر از اغصان وجود داشتند که اگر حضرت ولی امرالله، طبق متن *الواح وصایا*، آنها را شایسته چنین مقام بلندی می‌دانستند ممکن بود برای این منظور در نظر گرفته شوند. در آن صورت هم این انتخاب می‌بایستی به تصویب نه نفر از ایادی منتخب از بین هیأت ایادی در سراسر جهان برسد. تنها حضرت ولی امرالله می‌توانستند این مراحل را آغاز نمایند. بنا بر این می‌شود حدس زد که اشاره هیکل مبارک به ولی‌امرهای آینده با توجه به بخش اول *الواح وصایا* بوده. حضرت ولی امرالله کلیدی برای حل این معما ارائه فرموده‌اند. در ابتدای توقیعی به تاریخ ۲۷ فبروری ۱۹۲۹ که در مجموعه **نظم جهانی بهائی** (*The World Order of Bahá'u'lláh*) درج شده تشریح می‌فرمایند که حضرت عبدالبهاء همان روشی را به کار برده‌اند که جمال مبارک در کتاب عهدی اختیار فرموده بودند، یعنی روشی واحد در تعیین جانشین خود.

حضرت بهاء الله یقیناً می دانستند که محمد علی نسبت به حضرت عبدالبهاء وفادار نخواهد بود. حضرت حرم روحیه خانم در کتاب **گوهر یکتا** رویدادی را که خانم دکتری آلمانی در محضر حضرت عبدالبهاء مشاهده کرده بود تعریف می کنند: خانم دکتر فالشر پزشک عائله مبارکه بود و روزی در حضور مبارک بود که نوجوانی وارد شد و با احترام و ادب به طرف هیکل مبارک رفت. پس از آنکه هیکل مبارک آهسته چیزی در گوش او فرمودند نوجوان، با همان حالت خضوع و احترام، عقب عقب رفت و خارج شد. آنگاه حضرت عبدالبهاء به دکتر فالشر فرمودند این نوجوان الیشیای من است، و اضافه فرمودند که حضرت بهاء الله به ایشان فرموده بودند که در آینده لازم خواهد شد که حضرت مولی الوری یکی از اولاد یا نوه های خود را به جانشینی انتخاب کنند. ولكن حضرت بهاء الله به ظاهر محمد علی را در کتاب عهدی به عنوان جانشین حضرت عبدالبهاء تعیین فرموده بودند. آیا این رمز و سری نیست؟ آیا جمال قدم برای حفظ حضرت عبدالبهاء محمد علی را جانشین ایشان اعلام فرمودند؟ آیا هدف از این کار آزمایش مؤمنین و در عین حال امتحانی برای محمد علی بوده؟

حضرت ولی امر الله در توقیع دور بهائی (ص ۵۸) به صراحت حضرت عبدالبهاء را دارای "فضائل و کمالات الهی" می خوانند. بنا بر این باید اطمینان داشته باشیم که حضرت مولی الوری یقیناً می دانستند که دو برادر و پنج پسر خاله شوقی افندی (اغصان) نسبت به او وفادار نخواهند بود. آیا آن حضرت این بند را در *الواح و صایا* ذکر فرمودند تا شاید این اغصان در ظل امر باقی بمانند؟ آیا مانند اب بزرگوارشان هدفهای دیگری نیز داشتند؟ همان طور که می دانیم این هفت نفر اغصان، مانند محمد علی در گذشته، به دلیل غرور و نادانی خود از حضرت ولی امر الله اطاعت نکردند و با خروج از امر الله صلاحیت جانشینی را از دست دادند.

چگونه نصوص در باره جانشینی باعث امتحان احباء می شود؟

جمال مبارک در کتاب *ایقان* می فرماید: "امتحانات الهیه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود." (ص ۷)

در همان کتاب (ص ۴۱) قلم اعلیٰ می‌فرماید که این گونه امتحانات در "کلّ حین" و در هر مرحله از تحول هر یک از ادیان الهی پیش می‌آید. بنا بر این می‌توان گفت که در طرح کلی الهی برای نظام عالم بدون شک اسرار و رموزی نهفته است. و همچنان که پیش از این هم اشاره شد می‌شود تصور کرد که حضرت عبدالبهاء برای تشویق نوه‌های خود به ثبوت و رسوخ در عهد و میثاق امکان وجود ولی‌امرهائی را در آینده در الواح وصایا ذکر فرمودند.

آیا حضرت ولی امرالله آگاه بودند که صعودشان نزدیک است؟

در شرحی که ویولت نخجوانی در سال ۲۰۰۰ تحت عنوان "ارمغانی به حضرت امه‌البهاء روحیه خانم" تألیف نمود این نکته تا حدودی روشن شده است. در آن نوشته دو رویداد ذکر شده است که در فهم بهتر این موضوع کمک می‌کند. یکی آن که هیکل مبارک در اواخر ایام حیات از حضرت خانم پرسیدند که پس از ایشان چه خواهند کرد. البته حضرت خانم از این سؤال غافل‌گیر و ناراحت شدند، و هیکل مبارک به سؤال خود پاسخ دادند که لابد ایشان برای تشویق احباء به سفر خواهند رفت. البته همه می‌دانیم که حضرت خانم بعد از تشکیل بیت‌العدل اعظم دقیقاً به همان سفرها پرداختند.

رویداد دوم آن بود که در روزهای آخر حیات در هتل در لندن هیکل مبارک به حضرت خانم فرمودند که قصد مراجعت به حیفا ندارند و خانم باید تنها به حیفا بروند. چون هیکل مبارک به آنفلووزای شدیدی مبتلی شده بودند، حضرت خانم پنداشتند که دلیل این بیان مبارک وضع سلامت ایشان است.

به علاوه، در حدود پنج ماه پیش از صعود، در تاریخ ۴ جون ۱۹۵۷، حضرت ولی امرالله در توقیعی فرمودند که اکنون سرنوشت و حفاظت امرالله و سلامت روحانی جامعه بهائی باید متکی بر همکاری نزدیک بین حضرات ایادی امرالله و محافل روحانی ملی باشد. در آخرین پیام خود خطاب به عالم بهائی، هیکل مبارک مقرر فرمودند که هیأت معاونت جدیدی تشکیل شود که وظیفه اصلی آن حفظ و صیانت امرالله باشد. در همان آخرین پیام عمومی، عنوان "صاحب‌منصبان عالی‌رتبه نظم سریع‌التکامل اداری جهانی" را در باره حضرات ایادی امرالله به کار

بردند (توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، اکتبر ۱۹۵۲ - اکتبر ۱۹۵۷، صص ۲۹۰-۲۹۱). بر این اساس بود که حضرات ایادی موفق شدند که احباء را به قیامی صمیمانه برای اكمال اهداف جهاد کبیر اکبر برانگیزانند. در این خصوص بسیار جالب و مهم است که به خاطر بیاوریم که در کتاب مستطاب اقدس به نظر می‌رسد که حضرت بهاءالله امکان خاتمه دوره اغصان را در رأس جامعه بهائی قبل از تأسیس بیت‌العدل اعظم پیش‌بینی فرموده‌اند. در بند ۴۲ آن سفر کریم می‌فرمایند که در چنین دوره فترت "اهل البهائیین لا یتکلمون الا بعد اذنه" موقتاً امور جامعه بهائی را اداره خواهند نمود تا بیت‌العدل اعظم تأسیس شود. حقیقتاً درخور توجه است که جمال مبارک به این وضوح آینده را پیش‌بینی فرموده‌اند.

چرا حضرت شوقی افندی وصیت‌نامه تنظیم فرمودند؟

عین این سؤال را از بیت‌العدل اعظم پرسیده‌اند که در جواب فرمودند: "اینکه هیکل مبارک حضرت ولی امرالله وصیت‌نامه به جای نگذارند نمی‌تواند به عنوان دلیل عدم اطاعت حکم حضرت بهاءالله شناخته شود. بلکه آیا نباید اعتراف کرد در سکوت ایشان حکمتی است و آن خود علامتی است از مصونیت ایشان از خطا؟" (ترجمه از انگلیسی)

این بیان به وضوح می‌رساند که عدم تنظیم وصیت‌نامه به صورت معمول اقدامی عمدی از جانب حضرت ولی امرالله بوده. چنان که در بالا ذکر شده هیکل مبارک راهنمایی و توصیه‌ای به حضرت خانم در باره اقداماتشان بعد از صعود حضرت ولی امرالله نمودند. آیا می‌توان تصور نمود که ولی امرالله و حارس امرالله درباره آینده همسرشان فکر کنند ولی به حفظ و حراست امرالله پس از صعودشان نیندیشند؟ جناب طرازالله سمندری، ایادی عزیز امرالله، پس از صعود حضرت ولی امرالله می‌فرمودند که اگر حضرت شوقی افندی از حفظ و صیانت امرالله بعد از صعودشان اطمینان نداشتند صعود نمی‌فرمودند. نکته‌سنجی و تیزبینی این ایادی عزیز حیرت‌انگیز است. واقعیت اینست که حضرت ولی امرالله کتاب "دور بهائی" خود را متمم "الواح وصایای" حضرت عبدالبهاء دانسته‌اند (The Light of Divine Guidance, p. 65). و همچنین به چند نفر از حضرات ایادی

و زائرین فرموده بودند که احباء باید **دور بهائی** را در مقام وصیت‌نامهٔ ایشان بدانند.

بعلاوه در همان دور بهائی حضرت ولی امرالله به وضوح می‌فرمایند که *الواح وصایای حضرت عبدالبهاء حلقه‌ای بود که عصر رسولی را به عصر تکوین مرتبط کرد و به همان ترتیب عصر تکوین را به عصر ذهبی ارتباط خواهد داد*. با توجه به این نکته است که می‌توانیم بفهمیم چرا حضرت ولی امرالله *الواح وصایا* را "منشور" نظام تمدن جهانی آینده دانسته‌اند (قرن بدیع، فصل ۲۲، ص ۸).
باید قلوبمان مطمئن باشد که جمال مبارک مراقب سرنوشت امر عزیزش است و معهد اعلائی که برای ما مقرر و تأسیس فرموده تحت حفظ و حمایت اوست. در زمانی بسر می‌بریم که در بارهٔ آن حق فرموده است "**هذا یومٌ لن یعقبه اللیل**". (قرن بدیع، فصل ۱۵، ص ۳۰)

یادداشت

* این مقاله ترجمه‌ایست از مقاله‌ای به زبان انگلیسی به قلم جناب علی نخجوانی که در *Lights of Irfán, Book Eight*, pp. 299–308 نشر شده است.